

## شیوه‌های تبلیغی امام علی علیه السلام

حجت الاسلام والمسلمین جعفر فکری\*

### اشاره

رساندن پیام الهی و محتوای وحی به مخاطبان، از نخستین وظایف پیامبران الهی است. پیام‌آوران الهی، از بهترین شیوه‌ها و ابزارهای ممکن برای تأثیرگذاری بر مخاطبان و آگاه ساختن آنان استفاده می‌کردند تا بتوانند راه مستقیم حق را به روشنی فراروی ایشان بگسترند و آنان را به پذیرش حق و نیل به کمال شایسته بشری رهنمون باشند. مبلغان دینی نیز که وارثان علمی انبیای الهی هستند، باید با شناخت راه و روش آنان، در این عرصه بزرگ گام بردارند.

در قرآن و سیره معصومین علیهم السلام روش‌ها و شیوه‌های گوناگونی برای رساندن پیام و محتوای دین به مخاطبان، به چشم می‌خورد که می‌تواند سرمشق خوبی برای مبلغان باشد. در این مقاله، سعی شده است قسمتی از روش‌ها و شیوه‌های به کار گرفته شده در سیره امیر مؤمنان علیه السلام در امر تبلیغ که خود یکی از برجسته‌ترین مبلغان دینی به شمار

می‌روند، مورد بررسی قرار گیرد. امید است، مبلغان عزیز روش تبلیغی حضرت را الگوی عملی خویش قرار دهند.

## ۱. به‌کارگیری شیوه‌های قرآنی

روش‌های قرآنی در امر تبلیغ دین، بر اساس آیه «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»<sup>۱</sup>، بر سه پایه: حکمت، موعظه حسنه و مجادله احسن استوار است. این امور، در سیره تبلیغی امام علی علیه السلام به‌روشنی دیده می‌شود.

### - حکمت

حکمت در شیوه تبلیغ، رعایت حال مخاطبان و مقتضای حال است. امام در شیوه تبلیغی خود، از این روش فراوان استفاده کرده است. حضرت در دعوت مردم به دین، از حکمت و برهان استفاده می‌کرد و این امر، می‌تواند الگوی خوبی برای مبلغان باشد؛ چون نخستین شرط موفقیت در تبلیغ، درک و فهم متقابل و ارائه مطلب بر پایه استدلال است. در بسیاری از مباحث نهج البلاغه، برای اثبات توحید، به براهین فلسفی استدلال شده است؛ برای مثال، درباره نظام آفرینش می‌فرماید: «كُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٌ»<sup>۲</sup> هر موجودی غیر از خدا، معلول [و خداوند علت] است. چون روشن است که هر چیزی قائم به دیگری باشد، خواه به صورت عرض بر آن عارض باشد و خواه به صورت وجود جوهری، وابسته به معلول دیگر است. خداوندی که واجب الوجود است، معلول نیست و قائم به ذات خویش است و قیام دیگران به او است. یا درباره وحدت خداوند می‌فرماید: «الْأَحَدُ لَا يَتَأَوَّلُ عِدَدٌ»<sup>۳</sup> خداوند، احد است و وحدت او، احدی است؛ نه عددی.»

۱. نحل، آیه ۱۲۵: «مردم را به راه پروردگارت با حکمت و موعظه نیکو دعوت کن و به بهترین وجه ممکن با ایشان مجادله نما.»

۲. صبحی صالح، نهج البلاغه، قم: مؤسسه دار الهجرة، ص ۲۷۲.

۳. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید، قم: جامعه مدرسین، ص ۳۷.

شهید مطهری رحمته الله علیه می‌گوید: «بیشتر بحث‌های نهج البلاغه درباره توحید، بحث‌های تعقلی و فلسفی است. اوج فوق‌العاده نهج البلاغه، در این بحث‌ها نمایان است. در بحث‌های توحیدی - تعقلی نهج البلاغه، آنچه اساس و محور و تکیه‌گاه همه بحث‌ها و استدلال‌ها و استنتاج‌ها است، اطلاق و لاحدای و احاطه ذاتی و قیومی حق است. علی علیه السلام در این قسمت داد سخن را داده است و نه قبل از او و نه بعد از او کسی به او نرسیده است.»<sup>۱</sup>

### - موعظه

انسان، از آغاز زندگی با پدیده‌ها و حوادث گوناگون خوب و بد مواجه می‌شود که مایه عبرت و آگاهی است و این آگاهی به صورت‌های ذهنی در حافظه‌اش نقش می‌بندد؛ اما در گذر زمان، این صورت‌ها به طور موقت، فراموش می‌شوند و برای رفع این حالت، یادآوری، امری لازم است. از این رو، موعظه و تذکر، در تبلیغ اهمیت خاص دارد؛ چنان‌که امام علی علیه السلام از این شیوه بهره می‌جست.

در ضمن، ناگفته نماند: موعظه، با حکمت تفاوت دارد. شهید مطهری می‌گوید: «تفاوت موعظه و حکمت، در این است که حکمت، تعلیم است و موعظه، تذکار. حکمت، برای آگاهی است و موعظه، برای بیداری. حکمت، مبارزه با جهل است و موعظه، مبارزه با غفلت. سر و کار حکمت، با عقل و فکر است و سر و کار موعظه، با دل و عاطفه. حکمت، یاد می‌دهد و موعظه، یادآوری می‌کند.»<sup>۲</sup>

با بررسی نهج البلاغه و دیگر سخنان امام در می‌یابیم که حضرت از این شیوه، فراوان استفاده می‌کرد. نمونه بارز آن، خطبه همام یا متقین<sup>۳</sup> و نمونه دیگر، خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه است که ابن ابی‌الحدید درباره آن می‌گوید:

«سوگند می‌خورم به آن که همگان به او سوگند می‌خورند، که من از پنجاه سال پیش تاکنون بیش از هزار بار این خطبه را خوانده‌ام و هیچ بار آن را نخوانده‌ام، مگر آن‌که در جان من بیم و خوف و موعظه پدید آمده و در دلم هراس و بر اندامم لرزه افکننده است

۱. مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه، قم: انتشارات صدرا، ص ۳۷.

۲. همان، ص ۱۹۳.

۳. صبحی صالح، نهج البلاغه، پیشین، ص ۳۰۳، خطبه ۱۹۳.

و هرگز در آن دقت نکردم، مگر آن‌که مردگان از خویشاوندان و نزدیکانم را یاد، و دوستان در گذشته خود را به خاطر آوردم و چنین پنداشتم که من خود، همان کسی هستم که علی علیه السلام حال او را در این خطبه توصیف فرموده است. چه بسیار گویندگان، واعظان و فصیحان که در این معنا سخن گفته‌اند و چه بسیار که بر گفته‌های آنان به طور مکرر آگاهی پیدا کرده و آن را خوانده‌ام و در هیچ کدام از آن‌ها، نظیر این تأثیر را در نفس خود ندیده‌ام. ممکن است، این موضوع به سبب عقیده من نسبت به گوینده این سخن باشد و ممکن است بدان سبب باشد که نیت گوینده، شایسته و یقین او، استوار و اخلاص او، پاک و خالص است و ناچار، تأثیر گفتارش در نفوس بیشتر، و نفوذ موعظه‌اش در دل‌ها رساتر است.<sup>۱</sup>

### - مجادله

مجادله، در لغت به معنای پیچاندن طناب است و سپس به پیچاندن طرف مقابل و گفت‌وگو برای غلبه، به کار رفته است.<sup>۲</sup> مجادله، بر سه قسم است: مجادله آحسن، مجادله حَسَن، مجادله غیر حسن و بد.<sup>۳</sup> حضرت علی علیه السلام، از مجادله آحسن و یا مجادله حَسَن استفاده می‌نموده است. طبرسی در کتاب *الاحتجاج* موارد فراوانی از آن را بیان کرده است.

یکی از مؤثرترین روش تبلیغ، مجادله است. صنعت جدل، ریشه در نهاد انسان دارد. از این رو، خداوند فرمود: «وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا؛<sup>۴</sup> انسان، بیش از هر چیز، به مجادله می‌پردازد.» قرآن کریم برای تأثیر بیشتر در دل‌ها، روش مسالمت‌آمیز گفت‌وگو را می‌پسندد که مناسب‌ترین راه برای رساندن حق به دیگران است. قرآن آن را «روش برتر» نامیده و نتیجه آن را تبدیل دشمنان به دوستان می‌شمارد. قرآن در دو آیه به طور مستقیم، روش مسالمت‌آمیز در مناظره با صاحبان فرهنگ‌های مختلف را بیان می‌فرماید:

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۹۶۱م، ج ۱۱، ص ۱۵۳.

۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، بیروت: دار القلم، ص ۱۸۹.

۳. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ج ۱۲، ص ۳۷۳.

۴. کهف، آیه ۵۴.

«وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ؛<sup>۱</sup> با اهل کتاب، جز روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید؛ مگر کسانی از آنان که ستم کردند.»

از این رو، یکی دیگر از شیوه‌های تبلیغی امام (ع)، مجادله است. در این‌جا نمونه کوتاهی از نهج البلاغه را ذکر می‌کنیم. روزی یکی از یهودیان به آن حضرت گفت: هنوز پیامبر خود را به خاک نسپرده بودید که درباره‌اش اختلاف کردید. امام در پاسخ فرمود: «ما درباره آنچه از او رسیده است، اختلاف ورزیدیم؛ نه درباره خودش، ولی شما هنوز پای‌تان از تری دریا خشک نشده بود که پیامبر خود را گفتید: برای ما خدایی بساز؛ همان گونه که آنان را خدایانی است، و او گفت: همانا شما مردمی نادانید.»

ابن ابی‌الحدید در شرح این سخن می‌گوید: «این گفتار علی (ع) چه زیبا است: «درباره آنچه از او رسیده است، اختلاف ورزیدیم؛ نه درباره خود او.» و این، بدان سبب است که اختلاف در توحید و نبوت نبوده است؛ بلکه اختلاف در فروع، نظیر: امامت و میراث و... است؛ و حال آن‌که یهودیان اختلاف‌شان در توحید که پایه اصلی است، می‌باشد.»<sup>۲</sup>

## ۲. روان‌شناختی مخاطب

یکی از عوامل موفقیت تبلیغ، روان‌شناسی است. در سیره تبلیغی امیر مؤمنان (ع) موارد فراوانی دیده می‌شود که امام از این اصل استفاده کرده است. تحریک عواطف و احساسات، تشویق، و تکریم دوستان، نمونه‌های روان‌شناسی مخاطب می‌باشند. از این رو، سیره تبلیغی امیر مؤمنان (ع) در برخورد با افراد و گروه‌های مختلف، تفاوت دارد؛ در مواردی، برخورد ایشان پُر محبت و صمیمی بود و مؤمنان را از تندخویی برحذر می‌داشت. گاهی هم با دوستان گنهکار و دشمنان لجوج، برخورد خشن داشت؛ برای مثال، مغیره بن شعبه می‌گوید: به امیر مؤمنان (ع) توصیه کردم که کارگزاران عثمان را در جای خویش ابقا کند تا امور استحکام یابد. حضرت فرمود: ساعتی امثال آنان را بر

۱. عنکبوت، آیه ۴۶.

۲. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، پیشین، ج ۳، ص ۲۴۴ و ج ۱۹، ص ۲۲۵، حکمت ۲۲۳.

مردم امیر نمی‌کنم. مغیره گفت: ابتدا تثبیت کن و چون از مردم بیعت گرفتی، عزل‌شان نما. حضرت فرمود: «وَاللّٰهُ لَا اُدَاهِنُ فِي دِينِيْ وَلَا اُعْطِي الدُّنْيَا فِيْ اَمْرِيْ؛ به خدا سوگند در اجرای وظایف دینی خود، نیرنگ نمی‌کنم و افراد پست را در امر حکومتم شریک نمی‌سازم.» مغیره گفت: لا اقل معاویه را ابقا کن. امام فرمود: دو روز هم او را بر مردم امیر نمی‌کنم.<sup>۱</sup>

نمونه دیگر، داستان شکایت زنی از ظلم شوهرش است. هنگامی که حضرت به شوهرش تذکر داد: این بانو که زن تو است، از تو شکایت دارد و می‌گوید: تو به او ظلم نموده و او را از خانه بیرون کرده‌ای و افزون بر آن، او را به کتک تهدید نموده‌ای. من آمده‌ام به تو بگویم از خدا بترس و با زن خود نیکی و مهربانی کن.

اما آن مرد با تندى همسرش را به سوزاندن تهدید کرد و به امام گفت: به تو چه مربوط که من با زخم خوب رفتار کرده‌ام یا بد! بلی، من او را به کتک تهدید کرده‌ام؛ اما حالا که تو را آورده و تو از جانب او حرف می‌زنی، او را زنده زنده آتش خواهم زد. علی علیه السلام از گستاخی جوان برآشفته، دست به قبضه شمشیر برد و آن‌گاه فرمود: من تو را اندرز می‌دهم و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنم، ولی تو این طور جواب می‌دهی! خیال کرده‌ای دنیا این قدر بی‌حساب است! فریاد علی علیه السلام بلند شد و مردم از گوشه و کنار جمع شدند. هر کس که می‌آمد، در مقابل علی علیه السلام تعظیم می‌کرد و می‌گفت: «السلام علیک یا امیرالمؤمنین.» جوان مغرور که تازه متوجه شده بود با چه کسی روبه‌رو است، خود را باخته، به التماس کردن افتاد و گفت: ای امیرمؤمنان! مرا ببخش، به خطای خود اعتراف می‌کنم. علی علیه السلام به آن زن رو کرد و فرمود: اکنون برو به خانه خود؛ اما تو هم مواظب باش طوری رفتار نکنی که او را به این‌گونه اعمال و ادار سازی.<sup>۲</sup>

۱. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، قم: دار الهجرة، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۳۵۶.

۲. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، قم: نشر علامه، ج ۲، ص ۱۰۶؛ نوری، حسین، مستدرک الوسائل،

قم: مؤسسه آل البيت، ج ۱۲، ص ۳۳۷؛ مجموعه آثار شهید مطهری، قم: انتشارات صدرا، ج ۱۸، ص ۴۹۴.

### ۳. تبليغ عملی

از ديگر شيوه‌های تبليغی امام علی (ع)، تبليغ با عمل بود؛ يعنی امام به گونه‌ای رفتار می‌نمود که عمل حضرت، تبليغ آموزه‌های دين بود و تبليغ عملی حضرت، بر مخالفان و جذب آنان، اثر شگفتی داشت. در اين خصوص، نمونه‌های فراوانی وجود دارد؛ از جمله، امام صادق (ع) نقل می‌کند که مردی ذمی (اهل کتاب) با امير مؤمنان (ع) همسفر شد. ذمی گفت: قصد کجا داريد؟ امام فرمود: قصد کوفه دارم. همين که به دو راهی رسيدند و مرد ذمی از علی (ع) جدا شد، امام او را همراهی نمود. ذمی گفت: مگر شما عازم کوفه نبوديد؟ فرمود: بله. ذمی گفت: پس چرا راه خود را ترک کرده و مرا همراهی کرديد؟ امام فرمود: اتمام حق مصاحبت اين است که انسان رفيق خود را هنگامی که از او جدا می‌شود، همراهی کند و پیامبر ما چنين توصیه نمود. ذمی گفت: چنين دستور داده؟ فرمود: آری. ذمی گفت: معلوم می‌شود کسانی که او را پیروی کرده‌اند، به دليل رفتار خجسته او بوده است. از اين رو، من به حقانيت دين تو شهادت می‌دهم. پس، اسلام را اختيار نمود.<sup>۱</sup>

نمونه ديگر، اين که شعبی گوید: علی (ع) زره خویش را در نزد مردی نصرانی يافت. او را نزد شريح بُرد تا اقامه دعوا کند. چون چشم شريح به او افتاد، از جای برخاست. علی (ع) گفت: سر جايت بنشين و در کنارش نشست و گفت: ای شريح! اگر خصم من مسلمان بود، حتماً در کنار او می‌نشستم... سپس گفت: اين زره، از آن من است؛ نه آن را به او فروخته‌ام و نه به او بخشیده‌ام. شريح به نصرانی گفت: امير مؤمنان چه می‌گويد؟ نصرانی گفت: نه، زره، زره من است و نمی‌گويم که امير مؤمنان دروغ می‌گويد. شريح رو به علی (ع) کرد و گفت: ای امير مؤمنان! آیا بر ادعای خود شاهد و دليلی داريد؟ امام فرمود: نه. پس، شريح به سود نصرانی رأی داد. نصرانی اندکی رفت و بازگشت و گفت: شهادت می‌دهم که اين گونه قضاوت‌ها، قضاوت پیامبران است. امير مؤمنان مرا نزد قاضی خود آورده و قاضی، به زیان او رأی می‌دهد. شهادت می‌دهم که جز خدای يکتا خدایی نيست و شهادت می‌دهم که محمد بنده و پیامبر او است. ای امير مؤمنان! به

۱. کلینی، محمد بن يعقوب، اصول کافی، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۶۷۰.

خدا سوگند که این زره، زره تو است. لشکرت حرکت کرد و تو به صفین می‌رفتی. این زره، از پشت اشتر خاکستری تو فرو افتاد. علی علیه السلام گفت: اکنون که اسلام آوردی، این زره از آن تو و اسبی نیز به او داد. شعبی گوید: کسی که او را دیده بود، گفت: همراه علی علیه السلام در نهروان با خوارج می‌جنگید.<sup>۱</sup>

#### ۴. معرفی الگوها

یکی از شیوه‌های مهم تبلیغ، معرفی الگوها است. تبلیغ به این روش را می‌توان از دو جنبه در نظر گرفت؛ یکی آن‌که مبلغ، خود اسوه باشد و با رفتار پسندیده خویش، اسوه کاملی برای انسان‌ها گردد؛ چنان‌که برخی صاحب‌نظران گفته‌اند: بهترین شیوه برای تربیت و تبلیغ، این است که بگوییم: آن‌گونه که عمل می‌کنم تو نیز عمل کن؛ چنان‌که علی علیه السلام فرمود: «وَاللَّهِ مَا أَمَرْتُكُمْ بِطَاعَةِ إِلَّا وَ قَدْ ائْتَمَرْتُ بِهَا وَ لَا نَهَيْتُكُمْ عَنْ مُعْصِيَةِ إِلَّا وَ قَدْ ائْتَهَيْتُ عَنْهَا»<sup>۲</sup> به خدا سوگند! شما را به انجام طاعتی فرمان ندادم؛ جز آن‌که خود به آن عمل کرده و از ارتکاب معصیتی نهی نکردم، جز آن‌که خود از آن اجتناب کرده باشم.»

بعد دیگر شیوه الگویی تبلیغ، معرفی و ارائه الگوها است. علی علیه السلام در موارد متعدد و در عرصه‌های مختلف، به معرفی الگوهای برتر پرداخته است. در این زمینه، کافی است به خطبه ۱۶۰ نهج البلاغه مراجعه شود. حضرت در این خطبه، رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت موسی، عیسی و داود علیهم السلام را به عنوان الگو معرفی می‌کند که چگونه از دین خدا تبلیغ می‌کردند و دارای چه فضایی بودند:

«و پیروی کردن از [رفتار] رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تو کافی است و بر مذمت دنیا و معیوب بودن و فراوانی رسوایی‌ها و بدی‌های آن، تو را دلیل و راهنما می‌باشد.»<sup>۳</sup>

۱. نقفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، ترجمه محمد ابراهیم آینی، تهران: نشر وزارت ارشاد اسلامی، ج ۱، ص ۱۲۴.

۲. قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان

چاپ و انتشارات، ج ۳، ص ۱۹۵.

۳. صبحی صالح، نهج البلاغه، پیشین، ص ۲۲۶.



## ۵. پاسخ به سؤالات

یکی دیگر از شیوه‌های تبليغی امام علی علیه السلام، پاسخ به سؤالات بود. حضرت گاهی بر منبر و گاه در حین ملاقات با اشخاص و حتی پس از ضربت خوردن، از مردم خواست تا از وی سؤال کنند. شیخ مفید رحمته الله می‌نویسد: حضرت پس از خلافت، بر فراز منبر رفت و در حالی که عمامه پیامبر صلی الله علیه و آله را به سر بسته و پیراهن وی را به تن کرده بود، با مردم چنین سخن گفت:

«ای گروه مردم! از من بپرسید پیش از آن‌که مرا نیابید. از من بپرسید؛ زیرا دانش اولین و آخرین نزد من است. آگاه باشید، به خدا سوگند! اگر بستر حکومت برایم گسترده شود، میان اهل تورات (یهود) با تورات‌شان، و میان اهل انجیل (نصاری) با انجیل‌شان، و میان اهل زبور با زبور آن‌ها، و میان اهل قرآن با قرآن داوری کنم؛ بدان سان که هر کتابی از این کتاب‌ها به سخن آید و بگوید: بار پروردگارا! همانا علی به داوری تو داوری کرد.»<sup>۱</sup> از محمد بن حنفیه روایت شده که چون شب بیستم ماه مبارک رمضان شد، اثر زهر به قدم‌های مبارک پدرم رسید و در آن شب، حضرت نشسته نماز می‌خواند، وصیت می‌کرد و ما را تسلی می‌داد تا آن‌که صبح طلوع کرد. آن‌گاه به مردم اجازه داد که به خدمتش برسند. مردم می‌آمدند و سلام می‌کردند. حضرت ضمن این‌که جواب می‌داد، می‌فرمود: «سؤال کنید پیش از آن‌که مرا نیابید. آنچه می‌خواهید بپرسید؛ ولی کوتاه و سبک بپرسید و رعایت حالم را بنمایید.»

مردم از ترس ناراحتی امام، مزاحمش نشدند و سخت نالیدند. «حجر بن عدی» برخاست و شعری چند در مصیبت امیر مؤمنان علیه السلام سرود. چون ساکت شد، حضرت فرمود: ای حجر! چه می‌کنی، اگر در آینده تو را بخوانند و از تو بخواهند که از من براثت و بیزاری بجویی؟ عرض کرد: به خدا قسم! اگر مرا با شمشیر پاره پاره کنند و با آتش عذاب نمایند، از تو بیزاری نخواهم جست! حضرت در جوابش فرمود: تو به هر خیری موفق باشی! خداوند تو را از آل پیامبر جزای خیر دهد!<sup>۲</sup>

۱. شیخ مفید، محمد بن محمد، الارشاد فی المعرفة حجج العباد، قم: کنگره شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۵.

۲. شریف قرشی، باقر، حیاة الامام الحسین بن علی علیه السلام، دار البلاغة، ج ۱، ص ۵۱۵.

## ۶. تبلیغ با بیان روشن و ساده

آموزش مسائل پیچیده علمی به انسان‌های غیرعالم، کاری سخت و دشوار است. بدین جهت، برای تغذیه فکری این قشر باید همیشه از روش‌های ساده و قابل فهم استفاده نمود تا تزلزل در عقیده آن‌ها رخ ندهد. امیرمؤمنان علیه السلام با استفاده از این روش، به فردی که از حضرت درباره رؤیت خدا سؤال کرده بود، پاسخ داد؛ شیخ مفید رحمته الله در ارشاد آورده است:

«مردی به حضور امیرمؤمنان علیه السلام آمد و عرضه داشت: ای امیر مؤمنان! مرا از خداوند متعال خبر ده! آیا وقتی که او را پرستش کرده‌ای، او را دیده‌ای؟ حضرت فرمود: من خدایی را که نمی‌بینم، نخواهم پرستید. آن مرد پرسید: پس، چگونه او را یافتی زمانی که او را دیدی؟ حضرت فرمود: وای بر تو! هیچ گاه چشم‌ها خدای را ندیده‌اند؛ بلکه این قلب‌ها و دل‌ها هستند که به حقایق ایمان، او را دیده‌اند. خدا هرگز با دیگران مقایسه نمی‌شود و حواس پنج‌گانه او را درک نمی‌کند. آن مرد که جواب خود را به بهترین بیان و روشن‌ترین دلیل گرفته بود، درحالی که از خدمت آن حضرت بیرون می‌رفت، این جمله را بر زبان می‌راند: خدا، داناتر است که رسالتش را کجا قرار دهد.»<sup>۱</sup>

## ۷. استفاده از فرصت‌ها

از آن‌جایی که جنگ و دفاع در اسلام، برای حفظ ارزش‌ها و تربیت انسان‌ها است، امیرمؤمنان علیه السلام هم‌زمان با جنگ، از ارزش‌های اسلامی نیز پاس‌داری می‌کرد و گاهی در جبهه، به موعظه و نصیحت می‌پرداخت و گاه به خواندن نماز اول وقت اهتمام می‌ورزید. گاه مسأله‌ای را پیش کشیده و درباره‌اش سخن می‌گفت و گوشزد می‌کرد که این جنگ و نزاع‌ها، معلول از بین رفتن همین ارزش‌ها و فضیلت‌ها است. با این‌که فرماندهان نظامی، در آستانه نبرد و طول جنگ، به طور معمول، حال و هوای نظامی دارند و به جلسات عقیدتی، علمی و مسائل فرهنگی نمی‌پردازند، اما حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در صلح و جنگ، در میدان نبرد یا مسجد کوفه، همه جا به تبلیغ اهتمام داشته، به سؤال‌های عقیدتی مردم و سربازان جواب می‌داد.

۱. شیخ مفید، الارشاد، پیشین، ص ۲۲۳.

سربازی در میدان جنگ از طرف‌داری حقّ پرسید! حضرت با تواضع و فروتنی جواب او را داد. دیگری از نماز پرسید و پاسخ شنید. در جنگ جَمَل، سربازی به امام علی علیه السلام نزدیک شد و گفت: آیا شما می‌گویید خدا یکی است؟ فرماندهان امام علیه السلام رو به سرباز کردند و گفتند: مگر نمی‌بینی که در میدان جنگ قرار داریم؟ این چه حرفی است که می‌زنی؟ اما حضرت فرمود: «دَعَوْهُ فَإِنَّ الَّذِي يَرِيدُهُ الْأَعْرَابِيُّ هُوَ الَّذِي نُرِيدُهُ مِنَ الْقَوْمِ؛ او را رها کنید. آنچه را او می‌پرسد، همان چیزی است که ما از مردم می‌خواهیم.» یعنی باید توحید الهی مورد بحث قرار گیرد و مردم موحد باشند تا فتنه‌انگیزی نکنند. آن‌گاه سرباز را طلبید و فرمود: سؤال خود را تکرار کن. آن‌گاه حضرت پاسخ‌های دقیق عقیدتی را مطرح ساخت و سرباز را قانع کرد.<sup>۱</sup>

### ۸. شیوه تبلیغ در برابر دشمن

چون هدف از تبلیغ، تأثیرگذاری مثبت در طرف مقابل و دعوت مخاطب به سوی فضایل اخلاقی است، حتی هنگام برخورد با دارنده در برابر موضع تند و خشونت‌آمیز او، نباید از ابزار تنفرزا مانند دشنام استفاده کرد؛ بلکه باید با ذکر اوصاف زشت و به رخ کشیدن رفتار ناشایست او، زمینه را برای آگاه‌سازی و بازگشت وی فراهم ساخت.

از «عبدالله بن شریک» نقل شده است که در یکی از روزهای جنگ صفین، «حجر بن عدی» و «عمرو بن حمق» از محضر امیر مؤمنان، علی علیه السلام خارج شدند؛ در حالی که از اهل شام بیزاری جسته و آن‌ها را لعنت می‌کردند. حضرت با شنیدن این جملات، به دنبال آن دو فرستاد و فرمود که از این گفتار دست بردارید! حجر و عمرو خدمت امام علیه السلام آمدند و عرضه داشتند: ای امیرمؤمنان! مگر حق با ما نیست؟ فرمود: آری. عرض کردند: مگر آن‌ها بر باطل نیستند؟ فرمود: بلی. گفتند: پس چرا ما را از دشنام دادن آن‌ها منع می‌نمایید؟ فرمود: در شأن شما نیست که اهل لعن و دشنام باشید. اگر به جای این کار، به بیان اوصاف زشت آنان می‌پرداختید، بهتر بود و اگر به جای لعنت و بیزاری جستن از آنان، می‌گفتید: خدایا! خون ما و آن‌ها را از ریخته شدن نگه دار و بین ما و

۱. شیخ صدوق، محمد بن علی، کتاب التوحید، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ش، ص ۸۳.

آن‌ها را اصلاح کن و آنان را از گمراهی‌شان آگاه ساز... برای من خوش‌تر و برای شما بهتر بود! آن دو با شنیدن این سخنان، اظهار داشتند: ای امیرمؤمنان! ما را آگاه ساختی. پند و اندرز تو را می‌پذیریم و خود را به آدابت می‌آراییم.<sup>۱</sup>

## ۹. فرهنگ‌سازی برای نماز

حضرت علی علیه السلام در یکی از روزها در جنگ صفین و در گیرودار شدید جنگ، مرتب به آفتاب نظر داشت و از آن مراقبت می‌نمود تا ببیند کی از وسط آسمان می‌گذرد تا برای نماز آماده گردد. ابن عباس که حال وی را زیر نظر داشت، عرض کرد: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا هَذَا الْفِعْلُ؛ ای علی! توجه به زوال آفتاب برای چیست؟» فرمود: «أَنْظُرُ إِلَى الزَّوَالِ حَتَّى نُصَلِّيَ؛ برای به جای آوردن نماز، به خورشید نظر می‌کنم.» ابن عباس عرض کرد: «هَلْ هَذَا وَقْتُ صَلَاةٍ إِنَّ عِنْدَنَا لَشُغْلًا بِالْقِتَالِ عَنِ الصَّلَاةِ؛ آیا این زمان، زمان نماز خواندن است؟» یعنی فعلاً که در حلقه محاصره جنگ قرار گرفته‌ایم، باید برای پیشرفت جنگ بکوشیم و نه برای نماز! «فَقَالَ عَلِيٌّ مَا تَقَاتِلُهُمْ إِنَّمَا تَقَاتِلُهُمْ عَلَى الصَّلَاةِ؛ حضرت فرمود: ای ابن عباس! ما برای چه با این‌ها می‌جنگیم؟ مگر نه این است که ما برای اقامه نماز با این‌ها جهاد می‌کنیم.»<sup>۲</sup>

همچنین نقل شده که در «ليلة الهير» در جنگ صفین، زیراندازی برای آن حضرت گسترده بودند که بر آن نماز می‌گذارد. با آن‌که تیر از راست و چپ حضرت می‌گذشت، ایشان همچنان به نماز خود مشغول بود.<sup>۳</sup>

## ۱۰. تبلیغ فضایل اخلاقی

در جنگ احزاب، هنگامی که قهرمان بزرگ عرب، عمرو بن عبدود، از خندق گذشت و با صدای بلند مبارز طلبید، هیچ کس جز علی علیه السلام به او پاسخ مثبت نداد. این جریان سه

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، پیشین، ج ۱۱، ص ۲۳.

۲. شیخ حرّ عاملی، محمد بن حسین، وسائل الشیعة، مؤسسة آل‌البیت، ج ۴، ص ۲۴۷.

۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل‌ابیطالب، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۵.

بار تکرار شد و در هر دفعه، جز علی علیه السلام کسی برنخواست. علی با ایمان قوی و شجاعت شگفت خود، به سوی دشمن رفت و با عمرو بن عبدود درگیر شد و در نهایت، با لطف پروردگار بر دشمن غالب و بر سینه او نشست. ابن عبدود آب دهان به صورت علی علیه السلام انداخت و به او ناسزا گفت. علی علیه السلام برخاست و در میدان جنگ چند قدمی حرکت کرد. مسلمانان که از دور نظاره‌گر این صحنه بودند، تعجب کردند؛ اما قهرمان جنگ احزاب پس از لحظاتی برگشت و سر دشمن خدا را قطع کرد. وقتی از سر این مسأله سؤال شد، حضرت فرمود: «قَدْ كَانَ لَسْتُمْ أُمَّي وَ تَقَلَّ فِي وَجْهِي فَخَشِيْتُ أَنْ أُضْرِبَهُ لِحِطِّ نَفْسِي فَتَرَكْتُهُ حَتَّى سَكَنَ مَا بِي ثُمَّ قَتَلْتُهُ فِي اللَّهِ؛ او به مادرم جسارت کرد و در صورتم آب دهان انداخت. از این کار زشت او عصبانی شدم. ترسیدم اگر او را در این حال بکشم، به جهت تسکین دل خود باشد [و از روی اخلاص نباشد]. بدین جهت، در آن حال، او را رها کردم تا دلم آرام شود و خشمم فرو نشیند. سپس او را [از روی اخلاص و] برای رضای خدا کشتم.»<sup>۱</sup>

## ۱۱. بهره‌گیری از شعر

امیرمؤمنان علیه السلام با ذوق شعری خوبی که داشت، از اشعار بسیاری در لابه‌لای گفته‌ها و خطبه‌های خود استفاده می‌نمود؛ بلکه گاهی از اشعار دیگران نیز استفاده می‌کرد. امروزه این مجموعه شعر، به نام دیوان امام در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است. ما در این جا به چند نمونه اشاره می‌کنیم.

در خطبه معروف شقشقیه آمده است: «حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ فَأَدْلَى بِهَا إِلَى فُلَانٍ [ابنِ الْخَطَّابِ] بَعْدَهُ ثُمَّ تَمَثَّلَ بِقَوْلِ الْأَعَشِيِّ إِلَى ابْنِ الْخَطَّابِ:

سَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلَى كُورِهَا      وَيَوْمُ حَيَّانَ أَخِي جَابِرٍ؛<sup>۲</sup>

تا این که خلیفه اول، به راه خود رفت و خلافت را به پسر خطاب سپرد. سپس امام علیه السلام با شعری از «اعشی»<sup>۳</sup>، به مثالی استشهاد جست و فرمود: مرا با برادر جابر، حیان چه

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ج ۱، ص ۱۵۵.

۲. صبحی صالح، نهج البلاغه، پیشین، ص ۴۷.

۳. «اعشی»، لقب ابوبصیر میمون بن قیس است.

شباهتی است؟ (من همهٔ روز را در گرمای سوزان کار کردم و او راحت و آسوده در خانه بود!)»

مقصود امام علیه السلام از تمثیل به شعر اعشی، اظهار تفاوت دو روز است؛ روزی بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله که حقیقت را غصب کردند و او به‌ناچار در خانه نشست و به ستم مبتلا گردید و روز دیگر، در زمان حیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله که مردم مانند پروانه به دور پیامبر می‌گردیدند. یا این‌که حضرت می‌خواست تفاوت حال خود را که به محنت و غم مبتلا گشته بود، با حال کسانی که به مقامات شوم خودشان رسیده و خوشحال بودند، بیان کند. زمانی که حضرت با یاران خود جهت خاموش کردن فتنه به بصره می‌رفتند، در میان راه ضمن ایراد خطبه فرمود:

«وَاللَّهِ لَأُبْقِرَنَّ الْبَاطِلَ حَتَّىٰ يَخْرُجَ الْحَقُّ مِنْ خَاصِرَتِهِ؛ به خدا سوگند که شکم باطل را پاره خواهم کرد که حق از پهلویش بیرون آید.» سپس فرمود:

ذَنْبٌ لَعْمَرِي شُرْبُكَ الْمَحْضِ خَالِصاً      وَ أَكْلُكَ بِالزُّبْدِ الْمُقَشَّرَةِ الْبُجْرَا  
وَ نَحْنُ وَهَبْنَاكَ الْعَلَاءَ وَ لَمْ تَكُنْ      عَلِيّاً وَ حُطْنَا حَوْلَكَ الْجُرْدَ وَ السُّمْرَا

به جان خودم سوگند! گناه است که دوغ خالص بیاشامی و خرمای بی‌پوست را با شیر و کره بخوری و ما در آن وقت که اهمیتی نداشتی و اطراف تو را درخت‌های خشک و خالی فراگرفته بود، مقام و منزلت به تو دادیم.»